



مینا مدرس

کارمند بازنشسته دانشگاه

۱۳۹۴

الگوی امیدواری، کوشش و مهربانی

من مینا مدرس هستم. در سال ۱۳۳۸ در اهواز به دنیا آمدم. در دوسالگی دچار بیماری فلج اطفال یا نرمی استخوان شدم و از پای چپ دچار کندی حرکت شدم آنقدر که به سختی می توانستم راه بروم. دوران تحصیلات ابتدایی و راهنمایی را به جهت مشکل حرکتی و دشواری رفت و آمد به مدرسه و به رغم علاقه شدید به آموختن و همراهی خواهر بزرگترم که زحمات زیادی بخاطر من متحمل شد، از نظر پیشرفت تحصیلی در حد یک دانش آموز متوسط ظاهر شدم. در دوره دبیرستان وضع علمی و پیشرفت تحصیلی ام بهتر شد. در سال ۱۳۵۸ پس از دریافت مدرک دیپلم با جهاد سازندگی که تازه راه اندازی شده بود، همکاری خود را شروع کردم. وظیفه من این بود که به همراهی یک نفر دیگر، از افراد با معلولیت و ناتوانی حرکتی آماربرداری می کردم. این کار به من آموخت که نباید مانند آنان در کنج خانه بنشینم بلکه به رغم ناتوانی اندک جسمی، می توانم از دیگر توانایی های که خدا در وجودم قرار داده است، استفاده کنم. با شروع جنگ تحمیلی، خانواده ام از اهواز به شهرهای امن رفتند ولی من و خواهرم که در طول تحصیلاتم مرا همراهی می کرد، در اهواز ماندیم. در این برهه کوشش کردم که از وقت نهایت استفاده را ببرم. در کلاس های آموزش عقیدتی شرکت می کردم. نوارهای آموزشی و سخنرانی های مذهبی گوش می دادم و در جلسات عمومی و سخنرانی های دانشکده ادبیات و جاهای دیگر شرکت می کردم. در همین مکانی که امروز دانشگاه امام علی ع قرار دارد یعنی جنب دانشکده ادبیات، به یاد گرفتن خیاطی پرداختم و از آنجا که قبلا نزد مادرم در خانه، خیاطی را تا حدودی فراگرفته بودم، در اندک زمانی توانستم در بخش پشتیبانی جبهه و جنگ، لباس برای رزمندگان تهیه کنم. پس از آن به کمیته بهداشت و درمان جهادسازندگی رفتم و در قسمت جداکردن داروهایی که از مردم به جبهه می

رسید، زیر نظر یک دکتر داروساز مشغول تفکیک و دسته بندی دارو ها و ارسال آن به بیمارستان ها شدم. در همین دوره در کلاس های زنده یاد شهید دکتر حکیم شرکت می کردم و تزریقات و نسخه پیچی را نیز فراگرفتم. یکبار به پیشنهاد و پیگیری دکتر شهید زاده مسئول کمیته بهداشت و درمان، همراه با بیماران اعزامی به تهران، من نیز به تهران رفتم و در بیمارستان سینا مورد عمل جراحی ستون فقرات قرار گرفتم تا شاید مشکل حرکتی و ناتوانی جسمی من بر طرف گردد. انجام عمل جراحی و دوران پس از آن که در بیمارستان بستری بودم خیلی سخت بر من گذشت چون روی تخت بایستی در وضعیت خاصی قرار می گرفتم. دوباره به اهواز برگشتم و مشغول خدمت در بخش خیاطی جهاد سازندگی شدم....

در ۲۷ سالگی کار در دانشگاه شهید چمران اهواز را شروع کردم. ابتدا در غذا خوری دانشکده کشاورزی مشغول به کار شدم و پس از مدتی به اداره حسابداری امور دانشجویی و سپس به امور مالی دانشگاه در ساختمان مرکزی و معاونت مالی و اداری به شکل به اصطلاح ۸۹ روزه و موقت تا اینکه در سال ۱۳۶۳ به شکل قراردادی و بعد هم به شکل رسمی به کار خود ادامه دادم تا آنجا که مسئول صدور چک های دانشگاه شدم که کار مهمی و حساسی بود.

پس از تصمیم به ادامه تحصیل، در کنکور سراسری شرکت کردم و در رشته حسابداری دانشگاه پیام نور پذیرفته شدم و در سال ۱۳۷۹ موفق به دریافت مدرک فوق دیپلم در این رشته شدم. در ۳۸ سالگی با آقای محمود توحیدی فر، که اکنون در دانشکده مهندسی کار می کند، ازدواج کردم. به دنیا آوردن رضوان دختر اول، با دشواری و سختی برای من همراه بود که الحمدلله به خوشی و تندرستی به پایان رسید. درس خواندن و کار کردن در اداره مالی برایم گر چه بسیار دشوار و پر زحمت بود ولی علاقه ام به درس خواندن، این سختی ها را آسان می کرد.....دختر دوم یعنی ریحانه در ۴۰ سالگی ام به دنیا آمد. همسرم گر چه قدری مشکل حرکتی دارد و بیمار است ولی با ایمان به اعتقادات مذهبی و وفاداری کامل در اداره زندگی تا آنجا که می تواند، به من کمک می کند. من و ایشان هر روز صبح باید دو دختر خود را با کالسکه که وسیله ای برای حرکت خودم نیز بود، برای جابجایی و آوردن به مهدکودک دانشگاه در کوی استادان و انتقال به خودرو استفاده می کردیم و خودمان هم به اداره می رفتیم. هر روز باید این کار را می کردیم.....

دخترم رضوان دیپلم گرفت و در سال ۱۳۹۶ در دانشگاه علمی و کاربردی در رشته معماری به تحصیل مشغول گردید و دختر دیگرم یعنی ریحانه نیز پس از دریافت مدرک دیپلم توانست در سال ۱۳۹۷ در دانشگاه شهید چمران اهواز در رشته معماری در دانشکده مهندسی قبول شود و هر دو به تحصیل عالی مشغول پیردازند.

الان پس از بیش از سی سال خدمت اداری بازنشسته شدم و در آستانه شصت سالگی قرار گرفتم. وقتی به عقب و آنچه گذشت نگاه می کنم زندگی خود و همسرم را در چند فراز می توانم خلاصه کنم. ۱- بخش آموزش و فراگیری مهارت های مختلف ۲- بخش درمان بیماری و توانبخشی خود و همسرم و بستری شدن ۳- بخش کوشش برای ارتقای وضع زندگی و رفاهی برای خانواده و دخترهایمان.

در برهه فراگیری مهارت‌ها توانستم در زمینه‌هایی که خواهم گفت به مهارت برسیم. لباس‌دوزی، گلدوزی، نقشه‌کشی و نقشه‌برداری ساختمان، حروف‌چینی و تکثیر، کمک‌های اولیه و داروشناسی، حسابداری و رانندگی که از سن ۱۸ سالگی برای تسهیل در رفت و آمد فراگرفتم.

در بخش ارتقای وضع زندگی، من و همسرم تاکنون شش بار به فروش و خرید خانه بهتر اقدام کرده‌ایم. در چند بار خودرو خویش را ارتقا دادیم چون وسیله مهمی برای رفت و آمد ما بود و نقش زیادی در زندگی خانواده داشت.

در بخش درمان و توانبخشی و بستری شدن، من و همسرم بارها زیر تیغ جراحی رفتیم و دشواری‌های زیادی را متحمل شدیم.

به رغم همه این مشکلات، کوشش کردیم تا در کارهای خیرخواهانه و اجتماعی نیز شرکت کنیم. در چند مورد نسبت به تهیه جهیزیه برای آشنایان و نزدیکان کمک کردیم و این فعالیت‌ها همچنان ادامه دارد.

به نظرم امیدواری و کوشش مستمر و تحمل زحمت، نقش زیادی در پرفایده بودن زندگی‌ام داشته است. اگر دست‌بسته می‌نشستم و کوشش نمی‌کردم و ناامید بودم و چشم به کمک دیگران دوخته بودم به اینجا نمی‌رسیدم. قطعاً توکل به خدا و خیرخواهی برای دیگران و لطف دیگران نسبت به ما، در این موفقیت موثر بوده است.